



۲ - همای و همایون ، برگه های ۷۵ تا ۱۵۶

بهدار مطالعات و مقابله دقیق نسخه های (د)، (س)، (م)، (ب) و چندین نسخه دیگر از کتابخانه ها و گنجینه های نسخ خطی فرهنگستان علوم ازبکستان^۱، کتابخانه ملی لنینگراد^۲، گنجینه نسخ خطی استنبولی خاورشناسی فرهنگستان علوم اتحاد شوروی^۳ کتابخانه آستان قدس رضوی^۴، کتابخانه مجلس شورای ملی ایران، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، کتابخانه سلطنتی ایران و چندین نسخه دیگر که در دست دانشمندان و فصلای ایران هست، نگارنده بدین نتیجه رسید که از جمله قدیمترین نسخه های گل و نورور که همه از جهت قدمت و وجه ارجحیت کاملیت و صحیح بودن نسبت به تمام نسخه های دیگر برتری دارد همانا نسخه (د) می باشد این نسخه کمتر از سایر دست نویس های گل و نورور دچار تصرفات کاتب واقع گردیده است بدین جهت نسخه (د) اساس کار مقابله و تصحیح قرار گرفت و در همین حال از سایر نسخه هایی که در دسترس ما بود - نسخ (س)، (م)، (ب) استفاده نمودیم در تهیه متن گل و نورور کوشش شد که کوچکترین تفاوتها را آوردن مشخصات نسخه ها در زیر نویس صفحه ذکر گردد و در هیچ جا ناچیزترین

۱ - نگارنده فهرست نسخ خطی فرهنگستان علوم ازبکستان، جلد دوم، تاشکند، ۱۹۴۵، شماره ۱۵۴۴

۲ - نسخه گل و نورور کنایات شده در ۹۷۲ هجری، در کتابخانه ملی لنینگراد (سالسکف سدرین) تحت شماره ۴۵۲ در فهرست درن ذکر گردیده است

۳ - نسخه گل و نورور از شعبه لنینگراد استنبولی خاورشناسی فرهنگستان علوم اتحاد شوروی که در فهرست نسخ آن گنجینه تحت شماره های ۳۵۹۵، ۳۵۳۴، ۳۵۳۳ ذکر گردیده است

۴ - فهرست کتب خطی آستان قدس رضوی جلد هفتم تألیف احمد گلچین معانی از انتشارات اداره کتابخانه، ۱۳۴۶ شمسی، چاپخانه طوس، مشهد، تحت شماره ۴۲۴ ص ۴۱۲

۵ - در کتابخانه سلطنتی ایران سر چند نسخه از آثار حواجوی کرمانی موجود است از جمله کلیات حواحه مکتوب به سال ۸۲۴ و دست نویس مکتوب به سال ۹۲۷ می باشد ولی چون کتابخانه مذکور تا آخر سال ۱۳۴۷ بسته بود، ما امکان بیابیم از نسخه های مذکور عکس برداری کنیم و مورد مقابله و استفاده قرار دهیم

تصریحی، حر در مورد اعلاط فاحش راه بیاید

در مورد رسم الخط باید گفت که هر يك از نسخه‌های مورد مقابله و تصحیح خصوصیات خاص خود را دارا می‌باشد و تماماً طبیعی است که در این رسمه هیچ هماهنگی پس رسم- الخط کاتبان وجود ندارد و هر کدام از آنها از روی سلیقه خود ویاست موجود زمان من را استنساخ کرده‌اند

از جمله بحاست نه‌یک جهت از خصوصیات دست نویس (د) ۱-اره گیم و آن دست که در این نسخه کلمه «خورشید» اکثراً بطرز «حرشید» یعنی بدون (و) نوشته شده است و این نکته چه برای همای و همانون و چه گل و بورور در نسخه (د) خاص است

خو خورشید رخ سوی خسرو نهاد ثنا گت و پیشش زمین موزه داد^۱

برای رفع این دشواری‌ها یعنی اختلاف طرز نگارش کاتبان در تهیه هر گل و بورور، به‌مانند همای و همانون رسم الخطی که در انتشارات مین فارسی در پیاد فرهنگ ایران قبول گردیده، کاملاً رعایت گردید

در حاشیه بحاست اشاره شود که در بررسی‌های این‌حاشیه در ماده آثار حواجوی کرمانی و تهیه و تدوین مین استقادی مثنوی‌های آن سراینده معروف و در حاشیه‌های مآخذهای ادبی و نسخ قدیمی برای تحقیق ادبیات و فرهنگ گرانهای آن دوره، یعنی از دوران ادبی بندار افصح سحروران مصلح الدین سعدی شراری تارمان شاعر آسمانی فارس و تاحکک یعنی حافظ شیری اری و دوست هرمان وی کمال جدیدی، ریاست محترم فرهنگستان علوم اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و انستیتوی خاورشناسی و فرهنگستان جمهوری تاحککسان شوروی سوسیالیستی، ریاست گرامی بناد فرهنگ ایران و حندی از دوستان دانشمند خاورشناس و اهل فضل و ادب از اتحاد شوروی و برخی از فضلا و اساتید ایران زمین با ابرار لطف فراوان در موارد لازم برای تقویت مساعی نگارنده اردادن مشورت‌های مفید و ارزنده و کمک‌های فرهنگی مصایقه بورور دیده و برای

۱- نسخه (د) ص ۳۶ نمونه‌های زیاد دیگری در این مورد می‌توان ارائه داد و علاقمندان می‌توانند به نسخه (د) (همای و همانون) ص ۶۷، ۶۴، ۵۶، ۳۷ و عره و (گل و بورور) نسخه (د) ص ۶، ۲، ۱۱، ۸، ۱۲، ۲۱، ۳۱، ۳۸، ۳۹، ۵۸، ۷۳ و عره رجوع نمایند

تشویق اینجانب در انجام این وظیفهٔ فرهنگی در موارد عدیده در جلسات علمی و ادبی بطور رأی سائب خود در اظهار نمودند و بدین طریق بر حق اینجانب منبهاگذارند بدین جهت اظهار سپاسگراری فراوان خوش را است به جمیع دوستان و دانشمندان مذکور بختین و طبیعهٔ خود می دانم بهایت اینکه مخصوصاً از آکادمیسین بانا جان جمهور و رئیس محترم فرهنگستان علوم جمهوری تاجیکستان شوروی سوسالستی پروفسور محمد عامری و ارحاب آقای کبر پرویز مایل حاملری که اهنجا را انتشار این کتاب را در سلسله اشعارات و رن سناد فرهنگ ایران مندول داشنه اند تشکر و سپاسگراری می تمام

کمال عیبی

مسکو تهران ۱۹۷۱-۱۳۵۰

متن کتاب

www.KetabFarsi.com

کتاب گل و بورور

به نام نقش بند صفحه حاک
عبیر امیر اناس بهاری
گهر بخشیده ابر تنی بند
چمن پیرای ناع آفریش
حلاوت بخش عقل ملکیت آرای
خداوندی که دردانش علل بیست
به درایوان قریش وهم را نار
کسی نا او به و او نا همه کس
بهد در نار نور و مهره در مار
دل عاشق کند دمسار دیده
به فرمایش کند ابر بهاری

۱- ب رمور آمور، ص رمور آمر ۲- ب ره روان ۳- ب هیچکس او

۴- ب ار بوش بیش ۵- د، م پاری

درست ماه را هر ماه چون در
 دهد سرچشمه را از باد^۱ خوش
 کشد حارای درکش دربر کوه
 تی^۲ آتش رح از آبی نگارد^۳
 سریر نمله^۴ سارد دست حمیتید
 برانگیرد سراق برق سارق
 بهد بر طاق سیمین حقه^۵ در
 گه نارندگی در دوش کهسار
 ورق در دامن افشاید سمن را
 بهد زرین قدح در صحن سستان
 که کس نا او و او ناکس نماید
 کریمی کاحرش را انتها بیست^۶
 مکان او را و او را^۷ خود مکان به
 فرو خوانده مثال بی مثالی
 رقهرش خون لعل کوه^۸ در خوش
 یقین را در گمان از وی فراست^۹

به حکم او گذارد شمس زرگر
 کند سر شمع چشم از دیده^۱ روشن
 بهد بعتاق^۲ سیمین بر سر کوه
 بهاری تاره از حاری بر آرد
 بهد در جان دره مهر حورشید
 برافروزد روان صبح صادق
 رند زرین علم بر قصر ششدر
 کشد سارابی از^۳ سیه کار
 طوق پیروره^۴ گرداند چمن را
 کند روشن به برگس چشم سستان
 کسی مساهبت داتش نداند
 قدیمی کاولش را انتها بیست
 جهان بی او نه و او در جهان به^۶
 صفاتش بر ساط لایرالی
 ر لطفش شاهد شکر قصب پوش
 حرد را در دماغ از وی ریاست^۹

- ۱- د، م پیه ۲- د، س آب ۳- س مقطاق، م بعتاق ۴- ب ب بت
 ۵- س سی آتش از آبی بر آرد ۶- س، م نمل ۷- س بسنه
 ۸- ب نارابی از او ۹- س، م پیروره ۱۰- م، ب
 قدیمی کاولش را انتها بیست کریمی کاحرش را انتها بیست
 ۱۱- س جهان نا او و او خود در جهان به ۱۲- د مکان او داد او را
 ۱۳- ب لعل و کوه ۱۴- س ریاست ۱۵- س ریاست

دم عیسی به ساد صبح داده
 بهاده حشت زر بر زورن نام
 شب تار از شهاب آتش جهانده
 روان را داده آب رنگابی
 در دیده نه مردم سر گشاده
 بر آورده رنگت آئینه چین
 رباب اسر را اوتار بسته
 سنان برق از الماس کسره
 گهر در دامی دریا بهاده
 به عقل آموخته علم^۴ الهی
 به صنعت بر کشیده همت منظر
 به دست مهر داده تیغ^۵ زرین
 رماه افروخته شمع شب افروز
 به گل داده جمال ویس گل رنگ^۶
 ر دل گنجی در آب و گل بهاده
 دو لعنت^۸ پرده دار دیده کرده
 رماه بورده شدیر را بل
 به شادی داده نام همگساری^۹

به دست باد ملك حم گشاده^۱
 وگنده چین شب در گیسوی شام
 گلاب از شیشه شامی چکانده
 به آب چشمه بحشیده روانی
 به مردم کار دیده سار داده
 وگنده در بر شب رلف مشکین
 ورق بر چسب زر کار^۲ بسته
 فلک را حور حور^۳ در طاس کرده
 به دامن زر به سنگ خاره داده
 به دل بحشیده صدر پادشاهی
 به حکمت کرده حور را دو پیکر
 شده حماش از او نا مهر در کین
 بهاده عود شب بر آتش روز
 دل بلبل چور امین^۷ پرده ارچنگ
 ر دیده زورسی در دل گشاده
 به لعنت داده سار همت پرده
 ر حور در جام بو کرده می لعل
 به مقل داده تحت بختیاری^{۱۰}

۱- ب بهاده ۲- ب رنگار ۳- د، س، م خود

۴- ب درس ۵- م شمع ۶- م ویس را رنگه

۷- ب دل رامین حو بلبل ۸- ب ودیعت ۹- ب عمگساران

۱۰- ب تحت بختیاران

گل و بورد

زمین را بسته دست بحر بر^۱ بر
عطارد را دوات و حامه داده
رده بر سنگ تیب تیر حورشید^۲
ر ادبایش به او ادبی رسانده^۳

فلک را کرده رین چرمه^۱ ارور
قمر را روشایی نامه داده
بهاده از عنون در چنگ ناهید
یتیمی را حبیب خویش خوانده

فی نعت سید المرسلین و حاتم السیدین علیه
الصلوة والسلام والتحیه و بذكر المعراج همه

حلیل از سفره اسد اران حیلش
حیبت زان سه میدان اولاک^۴
چراع سرمگاه لی مع الله
کمان ابروی کان قاب قوس
حش را اردور لب هندویش داع
بالش صبح حیری بر سر^۵ نام
میش یک پیک شب رو بدر نامش
قدم در کوی ما اوحی بهاده
شده یوسف ر شرمش^۶ آب در چاه
مسیح از خلق او نوبی شنیده
هوای طیه مشک اهشان رویش

رهی طفلی که بود آدم طعیلش
سلیمان قدر شادروان لولاک
سپهسالار بر دیگان در گناه
مراد کن وکان مقصود کوس
به برگس در کشیده کحل ماراع
هلالش حلقه گوشه بر ره شام
شهبشاه فلک کمتر علامش
در قصر فوحی سر گشاده
فتاده آدمش چون خاک بر راه
کلیم از نور او یک لمعه دیده
صفای مروه از ابوار رویش

۱- س دین چرمه کرده ۲- ب از ۳- ب

بها از عنون چنگ ناهید رده بر سنگ تیب تیر حورشید

۴- ب رسیده ۵- در نسخه های (م) ، (س) عنوان محواست

ب وله فی نعت نبی مصطفی صلی الله علیه و آله و بذكر المعراج همه

۶- در نسخه (ب) این بیت نسبت ۷- س برده ۸- س رحمتش

سپهر از گرد تعلیش عاری
 طرار عرش دیل کربایش
 و رای همت ایوان چار طاقش
 برحاک درش کوثر سرایی^۱
 عبادت حابه^۲ او بیت معمور
 حم^۳ از حام جلالش گشته سرمست
 شمع بوح گشته آب رویش
 همه ملک سلیمان پیش او ناد
 به حکم قاصدی رین همت منظر
 در او عالم گم^۴ و او عین عالم
 ر شهرستان قدسش آب و دانه
 ر ایوان دبی پر سر کشیده
 اریس میدان عرا در گمگشته
 ندیده خویشش را در میاسه
 گذشته همچو ناد^۵ از عالم حاک
 فرو شسته ر دیده نقش هستی
 قدم بر سر بهاده کسی وکان را
 ندان حایی که حا بود رسیده
 برو درس الهی خوانده ادریس

ر گیسویش شب معراج تازی
 شعار اطلس کحلی ردایش
 حریم حصرت عرت و ناقش
 ر حلوتگاه اسش کعبه سایی
 طباب نارگاهش گیسوی حور^۶
 یم^۴ از فیض بوالش رفته اردست
 شده کحل مسیحا حاک کونیش
 چهارش بنده او^۵ از عالم آزاد
 شده ناموس او ناموس اکبر
 دو گیتی در دو میم نام او صم
 شستسان اینش آشیاسه^۶
 سه شهرستان او ادبی رسیده
 و ر آن ایوان حصرا^۸ برگزیده
 بهاده ملک هستی برکراه^۹
 چو حور بیری رده بر نام اولاک
 و شایده دست بر بالا و پستی
 قلم در سر کشیده اس و جان را
 به دیده مستهای سدره دیده
 ورو مسعود گشته فال برحس

۱- شرابی ۲- س دیده حور ۳- ب حم ۴- س س یم
 ۵- م و او ۶- س عین کم ۷- سح۲(ب) این ست را ندارد
 ۸- س احصر ۹- سح۲(ب) این بیت را ندارد ۱۰- س ماه

شب شامی شده هدوی مویش
 ر راه شرع بر گشایش نشانده
 شرف افروده مهر حاوری را
 به سلطان ولسك مشور داده
 فتاده عقرب از مهرش بر آتش
 برافش ساخته رین زر از حور
 امامت کرده پاکان را به پاکی
 به چاه از چسب کعباش رسانده
 در رحمت به رویش برگشاده
 کرامت کردشاهش خلعت^۲ خاص
 به دست آورده کام و نار گشته
 کلامی از زبان سی ربانی
 رباع قم فاسدر سر بحیرد^۴
 که در صدر الم بشرح بشیید
 دگر بر حسان یاران گرنش

درست مه شکسته پیش رویش
 حیبت سرسر ساهید رانده
 بها داده ر جهت مشتری را
 ر مهر چهره مه را سور داده
 چو رلف آتشی رویان مهوش
 رده نعلین را کوکب از احتر^۱
 علم بیرون رده رین دیر حاکی
 عریش همچو یوسف پیش خوانده
 به خلوتگاه قریش راه^۲ داده
 چو خاص الحاس گشت اردوی احلاس
 تسرووی روه و شهار گشه
 شیده در مکان سی مکانی
 چنان سروی که قند از پسه ریرد
 چو او چشم ولسك ندری سید
 رما هر ساعتی صد آفریش

فی العرلة و الموعظه و یمدح سلطان

العارفین انایرید السطامی قدس التدر و حه^۵

الا ای ساییه لطف الهی
 تویی نقش نگین حاتم گل

الا ای مطلع حورشید شاهی
 تویی حورشید برح عالم دل

۱- م راحت ۲- س نار ۳- س خلوت ۴- در سحه (س) این ست پس
 از ست بعد آمده است ۵- م فی العرلة و الموعظه و یمدح سلطان العارفین
 نایرید السطامی در سحه (س) عنوان معج است

کمون شمع فلک شست بر حیر
 شست آخر برون آی از شستان
 چو مستان صوحی صحگاهی
 بود مشتاق را شادور سارار
 [گدایان تیره شب یا بد شاهی
 علم برسام چسرح چسری رن
 در آن گلزار روحایی نظر^۲ کن
 که هر کو شد مقیم ساع قدسی
 در دل رن ر آب و گل چه خواهی
 تو روح پاک و کوبین جسمت
 معین ساتو گفتم ایس معانی
 حجاب تست در راه تو هستی
 که شادروان این حاکی و آبی
 ر مشور اصل طعرای شاهسی
 اساس شهر رسد نفس سر کس
 برون ران ناد پا^۴ از عالم حاک
 گذر بر بارگاه لامکان کس
 برون بردحت از این شش گوشه گلشن
 ر دست بدر قاصد نامه بستان
 سماعی کن به بانگ ره ره سرمست

که می بالند مسرعان مسحر حیر
 ستون عرش را یک ره بحسان
 سوران همت دورح را نه آهی
 کراب تیره آید در شهوار
 [که باشد آب حیوان در سیاهی^۱
 قدم بر فرق ماه و مشتری رن
 ورین گلزار جسمانی گذر کس
 نگیرد اس با این حق و اسی
 کم جان گیر جان و دل چه خواهی
 تو گنجی در رهت عالم طلسمت
 چو قدر خود نمی دانی تو دانی
 چو حواحو نرک هستی گیرورستی^۳
 چو بیکو سگری بر ناد یابی
 درین ره محو کن گر مرد راهی
 ستون چار طاق طبع بعکس
 چومه حرگاه رن برسام اولاک
 نظر در کارگاه جسم و جان^۵ کن
 صغیری رن برین پیرو ره گلشن
 ر چنگ تیر مشی حامه بستان
 بر افشان بر زمین و آسمان دست

۱- سحبه های (د) و (ب) این بیت را ندارد ، از روی سحبه (م) و (س) آورده شد

۲- م گذر ۳- س ترک هستی کن که دستی ۴- م ماد پای

۵- س کارگاه حسروان ۶- س در آسمان

حرامان شو به عشر نگاه حمشید
 کمان در قصه بهرام بشکس
 رمهر رخ بها ده^۱ مشتری را
 طباب و دلو^۲ کیوان درچه افکن
 ثوابت را کلاه ار سر در انداز
 رچرخ مهره گردان رو^۳ نگردان
 سات بعش بین در سر چادر
 قدم به در مکان بی مکابای
 نگرستان سرم لایرالی
 نظر در محلس روحایان کس
 حسرد را بین به یاد پیر سظام
 حطب ساکمان ملک تحریسد
 سر اوتاد و سور چشم افطاب
 حیست ران میدان طسریقت
 ر درویشی به سلطاسی رسیده
 رهی کوبین عکس نور^۴ طیمور
 رهی شمعی که شاندی به یک آه
 چو نقدش بر محک جعفر آمد
 به سلطانی کشیده سر سر اولاک
 ر جل چونک ری هندوی نامش

می روش نحو اه ار جام حورشید
 حواقیق فلک را سام بشکن
 بیارا گشش بیلوفری را
 نون پای و عمود چرخ بشکن
 ملایک را نقاب از رخ بر انداز
 بین قطب فلک راسحه گردان
 چو گریان دختراں بر بعش مادر
 سخن گو از ریان سی ربایی
 مثل گشته ر روی سی مثالی
 تماشای ریاض لامکان کس
 شراب احمدی افکنده در حام
 دلیل ره بران کسوی توحید
 دلش قنبدیل این پیرو ره محراب
 شقایق چین ستان حقیقت
 مدام از حام سبحانی چشیده
 دو عالم رقه^۵ عصفور طیمور
 چراغ روشن همت حرگاه
 ر زر جعفری حالص تر آمد
 رده در چشم چرخ آنگون حاک
 قمر رین سمد تیر گامش

۱- س بهاده
 ۲- س طباب دلو
 ۳- س چشم

۳- ۲، س رخ

حید از حدیان^۱ نارگاهش
 به مولایش کرخی گشته معروف
 حیث زانی او کرده ادهم
 گرفته از^۲ فصیل راهرو ناح
 کمیبه طلل راهش پیر مهه
 شده شلی شکار بیشه^۳ او
 سپهر از حانقاهش رنگ پوشی
 به وقت صبح شب حیران انجم
 جهان دردست و دردست از جهان هیچ
 قلم بر صفحه^۴ باسوت^۴ رانده
 زبان او زبان سی ربانی
 چو از اهل طریقت فایق آمد
 جهان در او گم و او در جهان گم
 چو به صوفی ولی از صوفیان به
 شده قطب فلک خلوت شیش
 بسته از دو عالم بر کراهه
 نظر کرده رمس و آسمان را
 فلک مشعل فرور حانقاهش
 رسخان نام سلطانی گرفته
 شکسته قصر موجودات را در^۵

سری از سر فراران سپاهش
 به ارشادش شده حصر و به مشعوف
 هوا داری او ورزیده عالم
 شکسته رایت مصور حلاج
 رحاک پای او کویس به به^۲
 برون از وهم و عقل اندیشه^۳ او
 هلال از نارگاهش حلقه گوشی
 به حاک پهای او کرده نیم
 به معنی با جهانش در میان هیچ
 سق از دفتر لاهوت خوانده
 نشان او نشان می شناسی
 ارو تصدیق حمر صادق آمد
 بهان از چشم مردم همچو مردم
 عمار کویس از ملک جهان به
 همه خلوت شیان حوشه چیش
 بهاده هر دو عالم در میانه
 ندیده حر خداوند جهان را
 ملک حاشاک روت نارگاهش
 ر سلطان حام سجایی گرفته
 بریده دیو بیربحات را سر^۶

۱- س حیلان ۲- س او ۳- س رتر ۴- س ناموس

۵- س پر ۶- س بر

به صورت کحل معنی در کشیده
 در این طاق شش در بار کرده
 صف دیوان جسمانی شکسته
 کشیده طمع را در چار رحیر
 چو دردان دیو را بردار کرده
 عقابان هوا را پر شکسته
 چو دیده پیش بین و حویش بین به
 هزاران آفرین بر جان پاکش
 خداوند مرا در کار او کن
 روانم را به آب روی او بخش
 مسم از جام عملت گشته سرمست
 چه نقصان عرصه ملک بها را
 عماری گشته ام رین توده خاک
 هر آن نادی که برگیرد عمارم
 چو من در دامن لطفتم ردم دست
 رهز حرمی که کردم توبه کردم
 رحمت تابه کی بر حویش پیجم

به معنی نال صورت بر کشیده
 برین به پشیره پرواز کرده
 بر حوران روحانی بسته
 رده بر همت کشور چسار تکبیر
 به سلطابیش دیو اقرار کرده
 فصولان هوس را سر شکسته
 چو پروین حوسه دارد حوشه چین به
 که خاکش بر سر آنکو بیست خاکش
 دلم را نبل گلزار^۱ او کن
 گاهم را به خاک کوی او بخش
 چو خاک افتاده پست و باد^۲ دردست
 اگر بخشی به سلطان این گذارا
 تم حاکی رآب دیده سماء
 اگر خاکش بگردم خاکسارم
 مکن در زیر پسای محنم پست
 و راز^۳ خوددم ریم دیگر به مردم
 مگو^۴ هیچم چو می دانی که هیچم

در مساحات و در حواست از حضرت ناری حل ذکره^۵

که احوال بدم را بیک گردان
 که از کویت به خواری برنگردم

خداوند! به حق بیک مسردان
 مکن حوارم به تقصیری که کردم

۱- س بارار ۲- س خاک ۳- س وراں ۴- م مکن

۵- در سحۃ (س) عنوان محواست

اگر من سر فرمایت پیچم
 چه عذر آرم چو ارحدشد گناهم
 چوره گم کرده ام راهیم سمای
 به کام دل ربایی بخش ما را
 سری داریم بی سامان فتاده
 گذشته یارو ما در حواب مانده
 درین وادی بعایت سورناکیم
 هدایت ده که حر راهت پیویم
 درین مررع عم نك حو بحوردیم
 کدو بی توشه دره چون توان رفت
 حرامی ار آپست وور طه در پیش
 نکاور سست و ما را بار بر دل
 گریوه برگذار و بار ما جام
 مکن ما را ارین درگاه محروم
 دل از درد عمت شادی نماید
 من حاکی درین راه خطرناک
 اگر من در طریقت سست پایم
 ممور کن به نور خود دلم را
 ربایی ده که اسرار تو گوید
 من دل حسته را آن ده که آن به

سگم گر هیچ کس گیرد به پیچم
 مگر لطف تو گردد عذر حوامم
 در معنی برین دم بسته نگشای
 معانی را بیانی بخش ما را
 رهی داریم بی پایان فتاده^۲
 دریده مشک و ما بی آب مانده
 بده آبی کمر^۳ استسقا هلاکیم
 بعایت کن که حر دگرت بگویم
 ورین حر من حوی حاصل بکردیم
 که بار از حر فتاد و کاروان رفت
 رحویشان مانده دور و حصم نا حویش
 وحل در راه و ما را پای در گل
 حریفان پخته حوارو کار ما جام
 چو گنجشکان مران ما را ارین بوم
 رسدت سده آزادی نماید
 کھی حاکم چه آید از کھی حاك
 مگردان در شریعت سست رایم
 محمر کن به عشق آب و گلیم را
 روانی ده که دیدار تو حوید
 رهس کافر حویشم امان ده

مده بر بادم از خاکسم درین راه
 دلسم در آتش عقلت مسوران
 اگر سرمستم و گر هوشیارم
 مده بیداریم رین^۲ حواب مستی
 اگر توبه دهی تائب توان بود
 مسم بی آب در دریا شسته
 کبوتر گردست گیری جای آن هست
 مستی پایم و حو اندی به حویشم
 مکن دورم ر بردیکان درگاه
 مده رین چاه ظلمای بحاتم
 بهارم را بدان صورت که دانی
 چو اکنون آتشم در حرم افتاد
 اگر حوایی درین راهم که راند؟
 دلم مستقی و عالم سراسر است
 مرا این دم نگیں از دست افتاد
 چو من رفتم برو گوحاتم از دست
 حریں حصرت من ارقاصی و دانی
 گناه من چو الطاف تو کم نیست
 چه از رد^۳ عمو اگر بود گناه
 ترا حوایم به هر راری که حوایم

مشود دست از من از آنم درین چاه^۱
 به معنی شمع حاتم بر هروران
 بحر لطف تو امیدی ندارم
 مده هشیاریم رین می پرستی
 و گری^۲ توبه من کی کند سود
 گند بر ورطه و کشتی شکسته
 که گر^۳ دستم بگیری رفتم از دست
 شکستی نالم و راندی ریشم
 به راه آور مرا کسافتادم از راه
 بر آرزو از تیرگی آب حیاتم
 مکن پژمرده از ساد حوایی
 چراغم دور دار از رورن ناد
 و گری^۴ رایی در گاهم که حو اند؟
 چو من مردم چه سود از عالم آنست
 که شادروان عمرم رفت بر ناد
 چو حم شد حام گو یا حالک شو پست
 نمی دانم رهی دیگر تو دانی
 گرت باشد عنایت هیچ هم نیست
 کرا بحشد شه از سود پرستار
 ترا دانم به هر چیزی که دانم

۱- سح۱ (س) این بیت را ندارد، راه
 ۲- س و گر
 ۳- س حوایی به
 ۴- س از
 ۵- س چه باشد
 ۶- س اگر نه

سار از مرحمت داروی ریشم
 بر آزار بیت احرام چو یعقوب
 که افتادم سه سادایی در آتش
 از اول توبه ده و انگاهستان
 دهی در معر نمودش ریاست
 بروید گرد عباد از صحن^۳ عالم
 بیاید در کمالت هیچ نقصان
 نکوند هیچکس کین حد و آن چون
 تو فصل خویشتن کن پای مردم
 فرو شو نقش این سرگشته پرگار
 رویش مشرق اسوار گردان
 چو جان دادی مه بر حاش آزار
 چو بخش ده به معنی سر بلندی

مگردان بی نصیب از لطف خویشم
 مکن در بند کرمان^۱ چو ایوب
 مگر لطفت رید آسم بر آتش
 به وقت مرگ چون گری زمین جان
 اگر بخشی به یک پشه فراست
 به باد از حکم فرمایی به یک دم
 به موری گرد دهی ملک سلیمان
 و گر بخشی به ماری گنج قارون
 به حرم خود چو من اقرار کردم
 رلوح خاطر حواحو به یک بار
 دلش را محزون اسرار گردان
 به تقصیری که کردار وی مبارز
 به دایش چون نماید مجلسدی

در سائقه نطم کتاب و حال خود گوید^۲

به صد دستان^۴ بر آوردند آوار
 شده بر عود سالیده قماری
 به حاقایی بر آمد شمس را نام
 بوا گر گشته مرغان شایر
 جهان را رام^۵ کرده موند درد
 به آیین معان در بند حیوانی^۶

سحر چون بلبلان از عیون سار
 بر آمد بکفت عود قماری
 برین تحت روان با عسجدی حام
 صوحی کرده مستان سحر حیر
 جهان گیر آمده مهر جهان گرد
 معنی با سوای حسروایی

۳- در سححه (س) عنوان محو است

۴- در سححه (س) این بیت نیست

۱- س کرمان ۲- س روی

۳- د ل لانه ۴- س نام

فلک بر کف گرفته جام گل رنگ
 سپیده دست از آب بیل شسته
 علم سرده شه میاره سر نام
 حریفان بیمه مست از جام خمشید
 نسیم بویهار و نوبی گلزار
 خروسان سحرگشته خسروشان
 ز نوبی ناد صبح و آتش جام
 ز بانگ ساری و لحن عبادل
 رده شمع حور از مشرق ربابه
 نسیم صبحگاهی عسراشان
 من دلخسته مست جام دوشین
 دلم با شوق رودر روی کرده
 چو داود آمده خاتم در آوار
 به دست روح داده خاتم حم
 بشسته با خرد در کسوی امید
 حدیث از رهرو دل نقل کرده
 به حالت سوخته شش دار را در
 کواکب را نه افسون دیده بسته
 بوا ساز فلک را دف دریده
 به بویک حامه دل را ربش کرده
 ز هر جا نکته ای سر بسته گفته

رده باهید بر سار سحر چنگ
 به سرحی دست سیمین نقش بسته
 به تیغ زر شکسته قلب بهرام
 به گردش در فتاده جام حورشید
 شکسته رونق عطار تانار^۱
 ز می در حوش جان دردوشان
 دماغ خاکیان پر عسر جام
 رهایی حسته هر دم از عا دل
 نگنده تاب در این تابخانه
 فلک بر شاه انجم گوهر اوشان
 گرفته کام جان از جان پوشین
 می روش ز جام مهر حورده^۲
 زبور عشق را آورده بر سار
 ورو تعلیم کرده اسم اعظم
 به بیک اختر گرفته فال حورشید
 سخن را رهمای عقل کرده
 به حکمت کوفته به ماز را سر
 ثوابت را سان در دیده حسته^۳
 عطار در ورق در کف دریده
 قلم را هم زبان حویش کرده
 به مردم گوهری با سخته سفته

۱- س نادر عطار ۲- س کرده

۳- س حسته

گهی با دیده از دل در شکایت
 همای همتم پرواز کرده
 جهان پیمای و همم سرکشیده
 براق طبع بر حورشید رانده
 علم برسام هفتم قلعه برده
 به صورت با فلک دمسار گشته
 ر بهرم^۲ عرشیان کرسی بهاده
 شراب بیخودی^۳ افکنده درحام
 چو عیسی عقل کل را حکمت امور
 شدم عواص دریای معانی
 به دست ساکنان بیت معمور
 مرا حور ارخان^۴ رصوان فرستاد
 بوییدی داد از دولت سروشم
 که حواحو چون تویی مرع سحر سار
 تو مستقی و عالم سر سر آب
 چو اکنون مهلت دادست ایام
 به دست خود مران کشتی به عرفان
 ترا دستور دین پرور شناسد

گهی از دیده با دل در حکایت
 عقاب فکرتم پر سارا کرده
 به ریر پی جهان را در کشیده
 بوی عشق بر ناهید خوانده
 نظر در صحن هشتم روصه کرده
 به معنی با ملک اسار گشته
 دلم را کیمیای روح داده
 همای سرمسندی آورده در دام
 چو موسی اهل دل را مشعل اهرور
 برون آوردم آن درها که دانی
 فرستادم ر بهر رپور حور
 دل ریش مرا درمان فرستاد
 خروشی آمدار گردون به گوشم
 بر آور از سر سرمستی آوار
 سعادت ناتو همراه و تو در جواب^۵
 چه خواهی ناده چون بادست ایام
 چو دستت می دهد این لحظه دریاب^۶
 که هم اختر شناس اختر شناسد

۱- س پرواز ۲- س بهر ۳- م بیخوده ۴- س، م ترا حور آنچه
 ۵- م

عنان درکش که درخش عمر تند است زبان درکش که تنع کام کند است

۶- در سحۃ (د) مصراع تکرار شده است ، از دو سحۃ دیگر آورده شد

گرت از گردش گردون گزندست
 صیمت دان که معلوم زمانه
 چنان خواهد که دست ارمی نداری
 زبان را نیرگرداسی چو حمامه
 به برم او سرودی بو ساری
 زنی حرگه به صحرای معانی
 چو بامش بر سر بامه کی تاح
 چنان دایم که از فیض الهی
 چرا بر حاک کویش سر ساری
 چو با اقبال و شادی حواحه ناشی
 چو خمرار خط حکمش سرمگردان
 روم اکون به دستوری دستور
 یدبصا بمایم حادوان را
 اگر مرگ آستین من بگیرد
 نماید بخت بیکم دستگیری
 به دیده رسته‌های^۱ در^۲ شهوار

بهایت مشتری داند که چمدست
 ز کسر فکرتت گویند فسانه
 ولیکن سر به سر مستی براری
 کسی ترتیب نظم عشق نامه
 فرو حوایی حدیث عشق باری
 ز نور عشق بر داود حسوایی
 فرستد خسرو سیاره‌ات ساح
 بیایی هر تمایبی که حسوایی
 که از تاحست سر را سر فراری
 چرا هدوی درگاهش ناشی
 کراں سرچشمه یابی آب حیوان
 بهشتی را بیارایم پر از حور
 حیاتی تاره بهرایم روان را
 قصای بد مرا دامن بگیرد
 کم در ملکیت معنی امیری
 کم در بارگاه حواحه ایثار

در مدح صاحب اعظم دستور عادل اکرم
 مدرس امور العالم تاح الحق والدین العرافی^۱

شسی رفتن برون از عالم حاک
 چومه حرگه ردم بر نام افلاک

۱- ب، ش رسته‌های ۲- ب بمدح صاحب الاعظم الاکرم قدوة اعظم الورداء
 من العالم تاح الحق والدین العرافی بر دالله مصححه و طاب ثراه در نسخه (س)
 عنوان محو است

به نارار ملایک در رسیدم
 گروهی در وی از اعوان مرا
 ربان آن جماعت سی ربانی
 نگوی این مکتبه پوشیده روشن^۱
 کرا باشد شرف در^۲ عالم حاک
 که تاح الحق و الدینا والذین
 حدیو حطه صاحب قرانی^۳
 [شقایق چینی ساع لایرالی^۴]
 کمپه سده شمس آسمان گرد
 علامان درش را حاک درگاه
 دهد گردون به حاک پای او تاح
 ر حاک کوی او گردیست گردون
 قمر قدیلی از کاشانه اوست
 گدایان درش را حلقه در گوش
 کف حمشید گردد تحتگاهش
 به تیغ کین ندرد قلب حورا
 روان آدم از انعام او شاد
 فلک بر قصرش از رنگارطافی

رنگرادر کواکب بر پریدم
 جهانی دیدم از ارکان معرا
 نشان آن بواهی سی نشانی
 ر پیر عقل پرسیدم که با من
 که بر این رمره از تأثیر اولاک
 حوام داد عقل مصلحت بین
 ریاحین بحش نشان^۳ معالی
 چراغ افروز ایوان معالی
 کهبه قاصدش بدر جهان گرد
 ر ایوان رحل تا حرکه ماه
 ندارد^۴ دین برون از نام او تاح
 بر دستش کف آبیست^۲ حیحوون
 حرد طعلی ردولت حابه^۸ اوست
 شه چرخ گهر دار تک پوش
 هراں موری که پیش آید به راهش
 به ابر کف بر برد آب دریا
 دم عیسی بر انعام او باد
 جهان از نارگاهش چار طافی

۱- ب نامی ۲- م بر ۳- د نسایی (۱)

۴- د سعادت (۱) ۵- د حدیو حطه صاحب قرانی ۶- م بیارد

۷- م حاکست ۸- م دیوان حابه م مکتبه حابه

از آن دارد سحاب احرا و ادرار^۱
 چو حور هر کوبه ناوی مهر و زرد
 زهی یوسف رجان همت حرگاه
 گهر بحشان دریای زره پوش
 هر آن معدن که دارد گوهر پاک
 اگر در اثر سود سی حیایی
 بر دست تو دریا زیر دستت
 تو شمعی و روان پروانه^۲ تو
 قلم^۳ اگر سر به بر خط تو دارد
 از آن رومه رگیتی بر سر آمد
 عدو دیو و سر^۴ کلکت شهانست
 فلک راهست نا چندین مراتب
 ترا اقبال و شادی عمگسارست
 قلم شد در سابت^۵ حی ناطق
 گر از حلفت کند یک ره تأمل
 به دورت کی بود درد و سیه کار
 بود در گلشت طوبی گپایی
 ر لطعت^۶ گزبرو آبی ز بد مبع

که دارد ندگی دست او کار^۲
 رح زردش به دیبازی ببرد
 ز شرم خاطرت چون آب در چاه
 ز رشک طبع در پاش^۳ تو در خوش
 ز دست بحششت بر سر کند خاک
 کند از جامه ات گوهر گدایی
 بر آورد دست کف گویی که مستت
 تو گنجی و جهان ویرانه^۴ تو
 کجا بر صدر دیوان سر بر آرد
 که رای ابورت را در حور آمد^۵
 مخالف آتش و طبع تو آست
 دو قرص از حوان احسان تو راتب
 کسی کوشد قولت بحتیارست
 معانی مهر و طبعت صبح صادق
 ورق در آب زبرد شاح سسل
 مگر مرعول بت رویان فرحار
 به ساعت با طقه دستان سرایی
 چو عیسی لاف جان بحشی ز بد تبع^۶

۱- ب ادرار و احرا ۲- سح۲ (س) این بیت را ندارد

۳- ب پاس س در بار ۴- س فلک ۵- ب که رای ابورت

در حور آمد ۶- ب دیوسر ۷- ب سابت ۸- ب به لطعت

۹- ب چو عیسی لاف بحشی می ز بد تبع

بدارد کوه با حلمت درنگی
 رمین گوئیست و فرمان تو چو گان
 سپهر از بار نوت حم گرفتست
 چوهستت کمترین فراش درگاه
 شب از در حواب سمودی^۱ حیالت
 شقاوت در حلالی تست منضم
 سرچرخ و هوایت ساعر و می
 بر بحر کمت قلم سرایی
 قمر بر آستانت پسرده داری
 فلک بر عرصه حکم تو گوئی^۲
 قصا از رقعہ چاه تو سطری
 مم بر حاک درگاهت گدایی
 الا تا مشعل حورشید انور
 قمر مشعل فرور حرگهت باد
 چو مشعل بادروشن شمع حایت^۳
 در ایوانت فلک خلوت سرایی
 که در میران بدارد ما تو سنگی
 جهان دشتت و احسان تو نارای^۴
 رمین از امر خودت بم گرفتست
 رند مه بر فلک بهر تو حرگاه
 کسی در حواب کی دیدی مثالت
 سعادت در هوای تست مدغم
 سموم قهر و حصمت آتش وی
 ازین سرچشمه یابد حصر آبی
 رحلت شاه چرخ الیق^۵ سواری
 بهشت از گلش لطف تو بویی
 قدر از بقعه قدره^۶ تو سطری
 گدا بود به دستش حر دعایی
 بود تابان ازین پیروره^۷ مطر
 رحل حاشاک روپ درگهت باد
 همای سدره مرع بوستانت
 به باع رفعتت انجم گیایی

۱- س جهان گوئیست و چو گان ترا حان رمین دشت است و احسان تو نارای
 ۲- م سمودی ۳- س انجم ۴- م بومی ۵- ب خیر
 ۶- ب پیروره ۷- ب چو مشعل بادروشن حایت- (یک کلمه از قلم افتاده است) س جسم و حایت

درسب این قصه به نظم آوردن^۱

شی بودم رحام بیخودی مست
 حریفان رفته و من نار مانده
 ثریا را ندیم خویش کرده
 کمیت اشک بر حیخون جهانده^۲
 به خون دل زمین را آب داده
 شب تاریک و مجلس^۳ گشته بی نور
 همه در خواب و من بی خواب مانده
 چو حعد ماه رویان دل شکسته
 سعیه بر^۴ کفو در دیده دریا
 چو شمعم دل رتاب فکر سوران
 در آب اماده از چشمم سعیه
 قلم در دست و دفتر نار کرده
 به کلك فکر قلب دل شکسته
 در ستان احصر سر گشوده
 هوا را رلف مشکین شاه کرده
 سخن را برقع از رخ بر فگنده^۵
 نه دود دل نفس بر صبح بسته
 چراغ دل به ناده^۶ سرد مرده
 رباگه بهجت بیکم روی نمود

ر سرمستی چو ساعر رفته اردست
 حگر در سور و دل بی سار مانده
 ر بیخویشی دل شب ریش کرده
 حدنگ آه بر^۲ گردون بشانده
 نه دود و دم هوا را تاب داده
 سحر بردیک و من از یار خود دور
 دو چشمم تا به لب در آب مانده
 دل شوریده در رنجیر بسته
 چو حاه در سر شوریده سودا
 ر پیه دیده سر شمعم فروران
 شکسته خاطر م چون آنگینه
 شکایت نامه ای آغار کرده
 به تیغ نطق ره سر تیر بسته
 کلاه از فرق فرقد در ر بوده
 حرد را ناده در پیمان کرده
 قلم را همچو دفتر سر فگنده
 به تیر آه مه را حبه حبه
 سر شکم دست از آب گرم برده
 نگاریم در کاشانه نگشود

۱- ب درسب آوردن به نظم این قصه را در سجع^۱ و س، عنوان محتواست

۲- ب دوانده ۳- م، س در ۴- م تاریک مجلس

۵- ب، س در ۶- س سعیه ۷- ب بر گشوده ۸- س باع

در آمدار درم چون احترام^۱
 هگنده سسل سر حلقه بردوش
 به آهو شیر گردون صید کرده
 به دستش حقه‌ای سر بر نهاده
 به حقه بافه^۲ پر مشک^۳ تانار
 یکی گل دسته از باغ معانی
 ورقهایش چو سرین یاسمن نوی
 مصور دیه‌ای از دیر هرقل
 به لفظ هندوی میمون کتابی
 به خط فیلسوفان کهن سال
 گرفته داستانی باستانی
 چو دیدم کان پری پیکر در آمد
 محستم چون دلش در بر گرفتم
 حم گیسوش در چهر کشیدم
 به طیره گمت گای مرع فسون سار
 کسی دعوی که در ملک معانی
 چو ابروی نشان بار پستان

مهش بهر تماشا بر سر نام
 شده شب سسلش را حلقه در گوش
 پلنگان را چو آهو قید^۲ کرده
 و مهرش مهربی^۳ ارور بر نهاده
 به بافه طبله^۴ پر در شهوار
 سواد^۵ عین آب ریدگانی
 حروفش چون هر از آوا سخن گوی
 رده بیرنگ^۶ او^۶ حادوی نابل
 و مهرستش ریاض حلدنابی^۷
 نوشته سحرهای^۸ پرو عطا و امثال
 درو گنجی بهفته شایگامی
 مه اقبالم از مشرق بر آمد
 سراپایش روح در در گروسم
 میی از حام لعنش در کشیدم
 همه آواره و حالسی ر آوار
 مسلم شد مرا صاحب قرانی
 کسی پیوسته سرداری مستان

۱- س در آمد احترام چون از در نام

۲- س آ، ب رده بی رنگ و نور

۳- به مهرستش ریاض حلدنابی

۴- س در آمد احترام چون از در نام

۵- س ارمشک ۶- ب سوادش

۷- س

۸- به لفظ هندوی میمون کیابی

۹- س نامه‌ای

چو رهبانان به دبیری در نشیمی
 چو ساعر خون دل تا چند بوشی
 معنی چون ر اصعاهان رند سار
 به قول مطرب ارره چون توان شد
 ره توحید رو نگر مرد راهی
 چرا هم چون معان در رند حوایی
 چو دوران را نمی بینی قراری^۲
 پس آنکه گفت کای مرع سخن گوی
 تو این احرا^۳ که می بینی به دستم
 به نابل سحر سارانی که بودند
 بیامد هیچ کس دیگر درین کاح
 به دستم داد آن^۴ دیرینه اوراق
 تو در دور زمان ثانی نداری
 ز بهر خاطرم یک چند نشین
 در خلوت به روی خلق درسد
 چراغ ره ره از خاطر بر افروز
 عروس طبع را نوقع بر افگن
 به نوروری بروی آبی از شستان
 بوا از پرده نورور کس سار

چو بیسی حره‌های خود را بیسی
 به قصد خون ساعر چند کوشی
 تو در راه عراق آبی به آوار
 ز راه راست چون بیرون توان شد^۱
 کراں حضرت بیانی هر چه حوایی
 بری یسکاره آب رندگانی
 همان به کر تو ماند یادگاری
 که بردی از امیران سخن گوی
 طراری بیست کای من نقش ستم
 به گاه نامستان این در گشودند
 بر دمرعی دگر چنگی برین شاح
 که ای شاه سخن گویان آفاق
 ولیکن چون زمانه سی قراری
 ز بحر شعر دری چند نگریسه
 نظر نگشا و چشم چرخ درسد
 عطارد را سخن گویی در آمو
 فلک را دلیل همت بر سر افگن
 به بوی گل به صحرا شو^۵ چو مستان
 ز شاح گل چو نبل بر کش آوار

۱- ب ز راه راست بیرون چون توان شد
 ۲- ب نمی بینی تقابلی
 ۳- ب احرا (؟) ۴- م این
 ۵- م، ب بر چین ۶- م س رو

چو گل نورور را بر پرده می‌دار
 که بر کشمیربان گردن فراری
 درین معنی بسد بیضا نماید
 رچشم چشم سادت چشم ند دور
 تو آن لعنت که بر چشم کمی‌حای
 که فرمان توام توقیع جاست
 اگر چه رین معانی تنگ دستند
 که با قارون کم‌رر^۵ در ترارو
 کشم در رشته نظم این حکایت
 بر آرام آب حیوان از سیاهی

گل و نورور را در پرده می‌آر
 تو آن حادو فریب سحرساری
 چو طبعت دست معحر بر گشاید
 به لایه گهتمش کای^۱ چشمه^۲ نور^۳
 من آن حاکم که بروی می‌بهی پای
 ترا بر جان^۴ من فرمان رواست
 سخن گویان بسی در دهر هستند
 که حسا باشد مرا آن زور نارو
 ولی گر ما مت باشد عنایت
 چو حصرا کمون به توفیق الهی

در آعار داستان^۶

چین گفتند با مرع دلم نار
 به عهد باستان از سل ساسان
 به پیروزی شه انجم علامش^۷
 مسخر گشته ملک روم و چیش
 به فرمانش سپیدی تا سیاهی
 حش تا اصفهان به ححیر گاهش

سرایبی بلبلان گلش زار
 که شاهی بود در ملک حراسان
 شهی پیروزگر پیروز نامش
 شده پیرو^۸ گردون بگیش
 اسیر حکمش از مه تا به ماهی
 سپاهان^۹ تا حش خوش سپاهش

۱- ن، م، ب در ۲- م ای ، ۳- ب حور ۴- م جسم

۵- ب سر ۶- ب آعار این داستان در سح^۷ دم، عنوان معجو شده است

۷- ب

۸- شه پیروزگر فرود نامش به پیروزی شه انجم علامش

۹- ب سپاهان